

اسیری در قفس سرخ

عمری اسیرم در این قفس سرخ ، سالیان سال در گوشه ای از این قفس سرخ نشسته ام...
عمری در پشت میله های خونین این قفس نشسته ام و به نوای دلنشین عاشقی گوش میدهم...
قفسی که بوی محبت و مهر را میدهد ...
دلم میخواهد تا ابد و برای همیشه در اینجا حبس باشم ...
اینجا با محبت و مهر زنده ام ، با هوای عشق و دوست داشتن نفس میکشم
و به امید و آرزوهایی که در آنجا نهفته است دل بسته ام...
از پشت میله های بهم چسبیده این قفس سرخ یک دنیا خوشبختی دیده می شود
و دیواره های آن به رنگ عشق و دوست داشتن است!
عمری در اینجا اسیرم و میخواهم یک عمر دیگر نیز اسیر باشم...
یک دنیا عشق و زیبایی ، احساس ، محبت ، در اینجا دیده و حس می شود! ...
غم و غصه ای نیست در اینجا ، اینجا یک دنیا آرزو و امید است...
یک جای امن ، جایی که باید واقعا عاشق بود تا به آنجا رسید و آنجا را تصرف کرد!
سالیان سال منتظر این چنین لحظه ای بودم ، و اینک نیز که اسیر این قفس سرخ
شده ام دیگر حاضر نیستم لحظه ای تنها لحظه ای از آنجا بیرون بیایم زیرا آنجا
دنیای من، زندگی من ، نفس من ، وجود من و هستی من است!
من با خونی که در آنجا جاری است زنده ام و با هوای عشق آنجا نفس میکشم
و افتخار میکنم که تا ابد در آنجا اسیرم...

آری اسیری در یک قلب عاشق